



- آیات ۱ و ۲: این سوره به طور مشخص به دو مقام «تنزیل» و «انزال» اشاره می‌کند. در آیه ۱ بحث «تنزیل» مطرح شده که حالت تدریجی دارد و در آیه ۲ بحث «انزال» است که حالت دفعی دارد. بنابراین برای قرآن دو مقام «دفعی» و «تدریجی» مطرح شده است.

- در آیه ۲ به «بالحق بودن» نزول دفعی کتاب اشاره شده که حضرت علامه طباطبایی نیز بر این مطلب تأکید کرده‌اند.

- آیه ۳: نتیجه نزول دفعی، امری است که در آیه ۳، خدا به پیامبر (ص) می‌کند یعنی عبودیتی که خالصانه باشد. (مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ)

- مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ: این عبارت در سوره تکرار شده و عبارت مهمی است. این عبارت یعنی «عبودیت خدا کنند در حالی که دین را برای او خالص کنند».

- در این سوره مطلبی که بسیار توجه جلب می‌کند این است که گویی پاسخ به مخاطب داده شده است. دیگر اینکه تغییر خطاب‌ها در این سوره قابل توجه است، خطاب حاضر یکباره خطاب غایب می‌شود و برعکس. ضمناً محذوفات سوره نیز بسیار قابل توجه است.

- این نوع خطاب‌ها بلاغت را در سوره بسیار بالا می‌برد و تفکر مخاطب را جلب می‌کند و نشان می‌دهد. این سوره بسیار تفکری و تعقلی است. زیرا مخاطب باید قسمت دوم که حذف شده است را با توجه به قراین حدس بزند و تعریف‌سازی کند. سوره‌هایی که تعریف‌سازی می‌کنند بسیار تعقلی هستند زیرا به مخاطب مبنا و معیار می‌دهند.

به طور خلاصه سه وجه بلاغی بسیار ویژه در این سوره مورد توجه است:

✓ خطاب‌ها

✓ پاسخ‌گویی به افراد پشت پرده

✓ محذوفات سوره

- آیه ۷: خدا به کفر رضایت ندارد و کسی که می‌پندارد اگر کفر داشته باشد خدا را راضی می‌کند در اشتباه است.

- آیه ۸: این آیه امتدادی را نشان می‌دهد. انسان اگر «دو قطبی» شود یعنی در هنگام «ضر» انا به کند و هنگام خوشی، خدا را فراموش کند دچار «کفر» می‌شود. عاقبت چنین کسی، «ند گرفتن» (ولد گرفتن) برای خداست. این آیه نشان می‌دهد «اصحاب نار» دو وضعیت دارند: وضیت اول در «نعمت» و وضیت دوم در «ضر» که در این دو حالت خدا برایشان متفاوت است. در حالت نعمت خدا را فراموش می‌کنند و در حالت ضر خدا را می‌خوانند.

- اگر هنگام نعمت توجه از انسان سلب شود، او «اصحاب نار» می‌شود زیرا هنگام نعمت مبنای حکم هوای نفس و خواست دیگران می‌شود و فرد به طور طبیعی به طرف انداد گرفتن می‌رود و بابت نعمت‌هایی که خداوند داده نمی‌تواند سپاس‌گزاری کند.

- نشانه این حالت این است که انسان هنگام نعمت خدا را فراموش می‌کند و به گناه می‌افتد.

- توجه: کفر هم در مقابل «شکر» می‌آید و در مقابل «نعمت» «اسلام» نیز می‌آید. در واقع مفهوم «کفر» همه موارد را شامل می‌شود.

- توجه: در این سوره تعریف واژه بسیار آمده است. مثلاً در آیه ۸ «اصحاب نار» را تعریف کرده است.

- آیه ۹: در ظرف شب، فرد قانت است و تمام توجهش به خداست، چه در ضرر باشد و چه در نعمت. گاهی نیز ساجد است. او در عین حالی که ساجد است قیام هم دارد. «ساجد» است به اعتبار اینکه تمام توجهش به خداست و «قائم» است به این اعتبار که تصمیم دارد برای خدا قیام کند.

- در قانت بودن «اخلاص در توجه» بسیار مهم است. فرد قانت باید توجهش را بردارد از هر چه غیر خداست.

- یحذر الآخره: با توجه به غایت آخرت برای برنامه‌هایش محدودیت ایجاد می‌کند. در «یحذر» ترس وجود دارد اما ترس با محدودیت.

- توجه: ترس و امید باید با هم پیش برود. اگر به یکی از این دو، خدشه وارد شود فرد با مشکل مواجه می‌شود.

- اگر کسی گمان آخرت داشته باشد، حتماً شب برمی‌خیزد چه برسد به اینکه به آخرت ایمان داشته و یحذر الآخره باشد.

- آیه ۱۰: در جواب کسانی که می‌گویند: «ما می‌خواهیم خوب باشیم اما دیگران نمی‌گذارند». خدا می‌گوید: «زمین خدا وسیع است هجرت کنید. اگر سختی بکشید خدا اجر می‌دهد.»

- آیه ۱۲: وَ امْرَأَتُ لَأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ: یعنی من امر شده‌ام شاگرد اول مسلمان‌ها باشم. البته در این کلاس می‌تواند صدها شاگرد اول وجود داشته باشد.

- آیه ۱۵: «خسران مبین» یعنی عبودیت غیر خدا که موجب آسیب به خود و خانواده می‌شود.

- آیه ۱۶: در قرآن از بابت «جهت‌هایی» که بیان می‌شود دلیل وجود دارد. وقتی می‌گوید: «لَهُمْ مِنْ قَوْفِهِمْ ظُلٌّ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلٌّ» یعنی «نزول و صعود». آنچه از آسمان برایشان می‌ریزد و آنچه می‌خواهند اقتضاء خودشان است، تحت عذاب قرار می‌گیرند. خیلی بد است که انسان اقتضاء درونی‌اش اقتضاء آتش باشد. مثلاً اگر کسی صفت کینه را داشته باشد از بالا عدم رحمت را طلب و دریافت می‌کند.

- هر صفتی از صفات بد، اقتضاء عذابی از پایین ایجاد می‌کند.

- آیه ۱۸: اولوالالباب را وصف می‌کند.

- آیه ۱۹: در این آیات خدا به نوعی تعارف را کنار گذاشته است و می‌گوید: «اگر کسی اولوالالباب نشود مستحق عذاب است». همه راه‌ها جز اولوالالباب شدن را مسدود می‌کند.

- آیا آدمی که اولوالالباب است و بهشت بر او واجب است با کسی که فرمان عذاب بر او واجب است، با هم مساویند؟

- در خود سوره نشان می‌دهد چگونه اتفاق می‌افتد.

- ساختار انسان روی «لُبّ» می‌چرخد و «شکر» آن این است که لبّش را فعال کند در غیر این صورت تبدیل به کفر می‌شود و چون خدا هم راضی به کفر نیست و این همان عذاب است.

- «لُبّ» ساختاری است که در درون فرد فعال می‌شود و می‌تواند حقایق را مشاهده و تحلیل کند. این همان مغز انسانیت انسان است. یعنی درونِ فعالی انسان را «لُبّ» گویند که می‌تواند مشاهده و تحلیل کند.

- عده‌ای «لُبّ» را همان «عقل» دانسته‌اند اما این واژه فراتر از عقل است. مجموع عقل و ذکر را «لُبّ» گویند. عقلی است که کار می‌کند و در درون خود ذکر و الهام الهی را نازل می‌کند.

- آیه ۲۰: خود این سوره نشان می‌دهد که حُسن چگونه اتفاق می‌افتد. سوره حتی در شیوهٔ بیانی‌اش هم حُسن دارد یعنی به نوعی دیگر، غیر از آنچه که ما در ذهن داریم، مطالب را بیان می‌کند. این همان حُسن در بیان است.
- تقوای ربّ یعنی: خدا را ناظر خود می‌بینند و به خاطر نظارت خدا از بسیاری از امور پرهیز می‌کنند.
- آیه ۲۱: این آیات قیامت است. «اولوالالباب» می‌بینند که «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ / وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (آیات ۲۶ و ۲۷ سوره مبارکه الرحمن). او از همین وقایع در طبیعت «وجه‌الله» را می‌فهمد.
- آیه ۲۲: آیا کسی که شرح صدر دارد مانند کسی است که شرح صدر ندارد. قسمت دوم را حذف کرده و به جای اینکه بگوید مانند کسی است که شرح صدر ندارد می‌گوید: ای وای بر «لِقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ». از این آیه معلوم است «شرح صدر» از قساوت قلب جلوگیری می‌کند.
- «صدر» به معنای محل بروز تصمیمات و افعال انسان است. محل تصمیم‌سازی انسان را «صدر» گویند.
- «صدر» محل عمل و ادراک نیست بلکه بین ادراک و عمل است.
- وقتی انسان عاقبت را نگاه می‌کند و بر اساس عاقبت به دریافت‌هایش توجه می‌کند و دریافت‌هایش را به سمت خروجی و رفتارها سازماندهی می‌کند به آن تدبیر (عاقبت‌نگری) گویند.
- «ضیق صدر» به خاطر قساوت قلب اتفاق می‌افتد. چنین کسی نمی‌تواند تصمیم و عزم داشته باشد. وقتی تصمیم به انجام کاری می‌گیرد شکست می‌خورد. زیرا قلب حالت انعطاف و دریافت پیام از غیب را ندارد و سخت شده است. هر کس عزم ندارد یعنی قلبش در «ضیق» و قساوت است.
- طبق روایات از نشانه‌های «قساوت قلب» این است که فرد حال عبادت ندارد و اشکش خشک شده است.
- «قساوت قلب» یعنی دریافت‌های غیبی‌اش از الهامات الهی مسدود شده باشد و این شخص به طور طبیعی دچار «ضیق صدر» می‌شود. «ضیق صدر» یعنی او در مواجهه با اتفاقاتی که برایش پیش می‌آید دستش بسته است و نمی‌داند چه کند و گزینه‌هایش محدود است. مثلاً اگر کسی به او ناسزا گفت او فقط می‌پندارد که ناسزا را باید با ناسزا پاسخ گوید.
- گناهان قساوت قلب می‌آورد. هر کسی بنا بر انواع معصیتی که دارد، دچار قساوت قلب می‌شود.
- محبت انسان به افراد خوب، خوبی می‌آورد و انسان از گناه فاصله می‌گیرد.
- در وهلهٔ اول انسان باید از بدی برائت پیدا کند و به خوبی محبت پیدا کند. سپس برائت و محبت به طور طبیعی انسان را به سمت خوبی می‌کشاند.
- چرخ توربین الهام در انسان به واسطهٔ عمل کردن به راه می‌افتد.
- این سوره با مقایسه‌های متعدد بین موارد مختلف و تصدیق برابر نبودن آنها، عواطف انسان را تحریک می‌کند. انسان وقتی به سمت مثبت میل پیدا می‌کند، به طور طبیعی خودش هم به سمت اولوالالباب می‌رود. سیر اصلاح در این سوره، سیر تحریک عواطف است و به همین دلیل منجر می‌شود که عمل انسان نیز به راه افتد. مداومت در خواندن سوره می‌تواند به این مسئله کمک کند.
- آیه ۲۳: در اینجا «متشابه» به معنای «محکم و متشابه» نیست بلکه به معنای این است که سوره‌ها با آیات و کلماتش هماهنگ است یعنی در نظام مراتب قرار گرفته و با هم تشابه دارد.

- در این سوره به جای اینکه ضریح یا حرم امام معصوم را به ما نشان دهد، ما را به بهشت می‌برد و خود امام را نشانمان می‌دهد. ارزش این کار بسیار بیشتر از زیارت ضریح است زیرا با این کار ما را با بُنِ اعتقادی و رفتاری و عواطف انسان کامل مرتبط می‌کند.
- اگر سوره زمر نبود چگونه می‌توانستیم بفهمیم امام حسین و یا قمر بنی‌هاشم و ... در این عالم چگونه فکر می‌کنند. این سوره افکار بلند مردان و زنان الهی را به ما نشان می‌دهد و مشابهت‌هایی را که دارند برای ما بیان می‌دارد.
- در این سوره می‌توانیم حتی چهره آنها را با چشم، ابرو و ... ببینیم. تصویرگری خدا در این سوره بسیار زیباست. حتی راه رفتن و حرکات و سکناات مردان و زنان الهی را ترسیم کرده است.
- خدا حتی از پوست آنها هنگام خواندن قرآن فیلمبرداری کرده است.
- آیه ۲۴: ظالم با صورتش در روز قیامت می‌خواهد خودش را از عذاب آتش محافظت کند، اما به آنها گفته می‌شود «ذوقوا».
- آیه ۲۷: این آیه از آیات عجیب قرآن بوده و ممکن است هیچ‌گاه به حقیقت این آیه دست پیدا نکنیم. خدا در این آیه ادعا می‌کند از هر مثلی زده شده است تا شاید «ذکر» انسان راه بیفتد.
- خدا یکی از این مثل‌ها را برای ما می‌زند تا بتوان فهمید «کلّ مثل» یعنی چه.
- خدا را شکر که در انسان ساختاری وجود دارد که می‌تواند مقایسه کند بین این دو حالتی که مثال زده است.
- خدا مقایسه انجام داده است بین آدمی که این مثل را می‌فهد و کسی که نمی‌فهد. ضمناً مقایسه‌ای است بین آدمی که این مثل را در زندگی خود به کار می‌بندد و آدمی که به کار نمی‌بندد و ...
- از این مثل انواع مقایسه استخراج می‌شود بنابراین انواع حقایق از این مثل فهمیده می‌شود. مصادیقی برای این عدم تساوی‌ها نیز فهمیده می‌شود و ماحصل فهم فرد از این عدم تساوی‌ها به «حمد» منجر می‌شود.
- خدا در این آیه مثلی را زده است که می‌توان در همه زندگی وارد کرد یعنی می‌توان همه مثل‌های عالم را زیر مجموعه و حالتی از این مثل دانست.
- توجه مهم: ما برای درک حقایق، چاره‌ای جز ملموس‌سازی نداریم و مثل برای ملموس‌سازی است.
- نکته مهم: وقتی در آیات قرآن عبارت «اکثرهم لایعقلون» یا «اکثرهم لایعلمون» و امثال این عبارات را می‌آورد، منظور این است که آن مطلب باید در حوزه تعلیم و تزکیه دینی قرار بگیرد تا اکثر مردم بدانند و بفهمند. یعنی فهم این موضوعات نیاز به تعلیم و تزکیه دارد زیرا اگر انسان را به خودی خود قرار دهید اکثر مردم نمی‌فهمند، فلذا باید برای فهماندن به مردم نظام داشته باشید. این همان سرّ حکومت انبیاست. یعنی «اکثرهم»‌هایی که در قرآن آمده است فلسفه تشکیل حکومت دینی است.
- باید برای تعقل و تفکر کردن نظام داشته باشیم. اگر انتظار داشته باشیم که مردم فطرتاً تعقل و تفکر کنند، اکثریت به این منظور نمی‌رسند. قبل از اینکه مردم بخواهند به این مرحله برسند ایادی شیطان مردم را می‌ربایند.
- آقای جوادی آملی معتقدند که خدا انسان را برای بهشت آفریده است و اکثر مردم وارد بهشت می‌شوند.

زنگ دوم:

- آیه ۳۰: خدا به رسول می‌گوید تو خواهی مُرد و آنها نیز خواهند مُرد. در واقع این نیز عدم تساوی را می‌رساند. این مُردن کجا و آن مردن کجا؟

- اختلاف بین مؤمن و کافر، در روز قیامت نمایش داده می‌شود. یعنی مخاصمه بین آنها ر روز قیامت با گفتگوهای نشان داده می‌شود. البته بیان این مسئله برای تمثیل است و فعلیت این قضیه را بیان می‌کند و می‌خواهد خصومت ذاتی بین ایمان و کفر را بیان کند.
- خصومت هم بین مؤمن با کافر وجود دارد و هم کافر با کافر. البته خصومت بیشتر بین کافر و کافر اتفاق می‌افتد و بین مؤمن و کافر بیشتر حالت التماس است. کافرین به مؤمنین التماس می‌کنند کاری کنید تا ما از نور شما دریافت کنیم.
- ماهیت خصومت مربوط به نظام کفر است.
- آیات ۳۳ و ۳۴: این آیات به نوعی معنای محسنین را مطرح می‌کند. «مُحْسِن» کسی است که تقوا دارد و دین حق را تصدیق می‌کند.
- «استقرار صدق» یعنی انطباق با حق. بنابراین منجر به آوردن چیزهایی می‌شود که با حق انطباق دارد و آنها را تصدیق می‌کند و «تصدیق کردن» یعنی ایمان داشتن به آن.
- در آیات ۳۳ تا ۳۵ بحث «سوء» مطرح است. وعده‌الهی این است که خدا وقتی جزا می‌دهد، جزایش آحسن از آن است که از آن حُسن ابراز می‌شود. «بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵)» یعنی اجرشان آحسن آن حُسنی است که به عمل در می‌آید. وقتی می‌گوید: «أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵)» یعنی آن عمل، عمل حُسن است.
- «جاء الصدق» یعنی استقرار دین و حق. استقرار چیزی که انطباق با حق دارد.
- از این آیات به بعد نظام حُسن در هستی بیان می‌شود که یک نظام انعکاسی دارد. نظام انعکاسی یعنی هر کسی از خودش حُسنی بروز دهد در مرتبه اول در نظام عالم مشابه آن حُسن دریافت می‌کند و در مرحله بعد برتر از آن را دریافت می‌کند.
- یعنی اگر هر کسی نیکویی، خوبی، زیبایی و ... از خودش بروز دهد حداقل خودش مانند آن را دریافت می‌کند.
- آیه ۳۶: باید در این سوره به مفهومی از حُسن دست پیدا کنیم. یعنی ببینیم از منظر خدا چه کسی حُسن است و چه کسی حُسنین. در آیات ۳۳ تا ۳۵ تعریفی از حُسن ارائه داده است که حُسن را با صدق و تصدیق معنی کرده یعنی هر کاری که انسان کند و منطبق با حق باشد و تصدیق حق و ایمان را به دنبال داشته باشد کاری حُسن کرده است. تصدیق در منطقه ادراک انسان است و صدق در منطقه عمل.
- آیه ۳۶ پس زمینه‌هایی را بیان می‌کند که منجر به حُسن می‌شود. اولین چیزی که برای یک انسان مُحسن موضوعیت دارد این است که «خدا برای او کافی است».
- فقط نمی‌گوید: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» بلکه او معارض هم دارد یعنی آدم‌هایی هستند که به تقابل با او می‌پردازند و چوب لای چرخش می‌کنند و زندانی و اذیتش می‌کنند. (وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۶))
- او هر چه بیشتر تحت فشار قرار می‌گیرد، بروز «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» در او بیشتر می‌شود.
- کسی که «جاء بِالصِّدْقِ وَ الصَّدَقَ بِهِ» هست اگر در صحنه عمل به او بنگریم، کسی نمی‌تواند او را بترساند و دائماً در ذهنش این است که مگر می‌شود برای عبد، غیر خدا کافی باشد؟
- انسان مُحسن بابت کارهای خوبی که انجام می‌دهد حسابی برای خودش باز نمی‌کند. انسان محسن همیشه خودش را مدیون خدا می‌داند.

- آیات ۳۸ تا ۶۱ حُسن و سوء را در نظام رفتار، باور و عواطف انسان بررسی می‌کند.

- آیه ۳۸: در این آیه دعوا و تقابل بین مُحسن و مُسئ صورت گرفته است.

- آیه ۳۹: معلوم است که مُحسن در صحنهٔ جامعه است و مقابل دارد و در خانه نشسته است.

- آیه ۴۰: این آیات را باید در صحنه عمل دید. می‌توان صحنهٔ عاشورا را تصور کرد. یعنی آدمی که می‌گوید: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» یا «حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ» آدمی است که در صحنه است مانند امام حسین یا قمر بنی‌هاشم و طرف مقابلشان هم که به او گفته می‌شود: «وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» را باید فردی مانند یزید در نظر گرفت. این آیات مادهٔ اولیهٔ سخنان انبیاء در مقابل فرعون‌های زمان خودشان بوده است.

- آیه ۴۱: فردی که از آن به عنوان محسنین یاد می‌شود کسی است که کتاب بر او نازل شده است. و دِعِش این است که در سیستم هدایت زور، اکراه و اجبار نیست. اگر توانستیم با رفتار خوش و بیان عاقلانه افراد را به سمت دین سوق دهیم که به هدفمان رسیده‌ایم ولی ممکن است طرف مقابلمان این دعوت و هدایت را نپذیرد.

- آیات ۴۲ تا ۴۴: حواسمان باشد با بدترین دشمنان خدا هم که برخورد کردیم احساس نکنیم که هدایت آنها متفی است. خدا هیچ-گاه در هیچ حالتی از هیچ بنده‌ای ناامید نشده است.

- خدا از خواب برای بیان مرگ استفاده کرده است. اینها در مقام بیان احتجاج است.

- هنگام «خواب» و «مرگ» هر دو قطع اسباب صورت می‌گیرد. «خواب»، بهترین حالتی است که می‌توان به کسی نقش سبب در این دنیا را نشان داد و به او فهماند که بعد از مرگ این اسباب دیگر نقشی ندارند. در خواب وقتی می‌شنویم و می‌بینیم، چشم و گوشمان نیست که می‌بینند و می‌شنوند بلکه توان بالفعل است که می‌بیند و می‌شنود.

- بسیار مهم: در فرهنگ قرآن:

✓ هر خوبی، پاداش آن خوبی‌ای مثل خودش است ولی خیلی بیشتر.

✓ هر بدی، پاداش آن بدی‌ای مثل خودش است ولی نه بیشتر.

- وقتی انسان می‌خواهد نشئه‌ای پیدا می‌کند که دیدن، شنیدن و محل استقرار و کلاً فضای آن نشئه با حالت بیداری متفاوت است. این مسئله باعث می‌شود انسان دنیا را بزرگ ببیند و بداند فقط همین چهار دیواری دنیا نیست.

- انسان اگر بداند که قیمتش زیاد است، خودش را کم نمی‌فروشد و اگر بداند قیمتش کم است، خودش را به «گناه» می‌فروشد.

- اینکه در سوره قدر گفته می‌شود یک شب قدر برابر با هزار ماه است، این جمله فقط صرفاً مربوط به شب قدر نیست بلکه می‌خواهد بگوید: ظرف دنیا به گونه‌ای است که یک روز آن را معادل هزار ماه کنید. در این صورت انسان حتی قدر یک روزش را هم در دنیا می‌داند و درصدد تغییر صفات منفی خود بر می‌آید. این گونه تغییر صفات برای انسان اصل می‌شود. شوق و ذوق انسان به حیات این می‌شود که بتواند یک صفت رذیلهٔ خود را عوض کند و یک صفت حسنه به صفات حسنه خود اضافه کند.

- آیه ۴۷: سیستم آدم ظالم اینگونه است که حاضر است تمام عالم را فدای خودش کند و برعکس، آدم مؤمن حاضر است خودش را فدای همهٔ عالم کند.

- آیه ۴۸: گاهی اوقات حسی که ما نسبت به کافران داریم، یک حس کافرانه است نه مؤمنانه. حس مؤمنانه یعنی اینکه انسان مؤمن حاضر است خودش را فدای هدایت همه انسان‌ها کند.
- آیه ۴۹: ریشهٔ منیت از این آیه معلوم می‌شود.
- آیه ۵۱: وقتی سیئات روی هم جمع می‌شود انسان از بدی پُر می‌شود. وجوه فرد، مسوّدّه می‌شود. بدترین گناه و سیئه این است که انسان احساس کند خدا هم نمی‌تواند مرا نجات دهد.
- آیه ۵۳: شما هر چقدر هم بد باشید خدا را از هدایت خود عاجز ندانید و ناامید نشوید.
- آیات ۵۴ و ۵۵: خدا امید دارد قبل از اینکه بنده از دنیا رود این دو آیه را بخواند.
- آیه ۶۱: «متقین» کسانی‌اند که مسّ با سوء ندارند. یعنی با سوء و بدی بیگانه‌اند. آنها مسّ حُسن دارند که همان «طهارت» است.
- «رزق» توسط خداوند بسط و قدر پیدا می‌کند لذا در سیستم انسان ظرفیت و تکلیف می‌آورد.
- شیطان را مقایسه در جنس، گمراه کرد و انسان را مقایسه در رزق گمراه می‌کند.
- شکر نعمت، نعمت را زیاد می‌کند. (لئن شکرتم لازیدنکم)

یا رسول الله دست ما را بهم بگیر

اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد لله رب العالمین